

مکشی بر یک ادعای بی پایه

و بزرگ‌نمایی دروغین!

(۱۴۰۴/۱۱/۴ خورشیدی - ۲۰۲۶/۱۱/۲۴ م.)

مقاله یک‌ونیم‌صفحه‌ای تحت عنوان «رفیق ضیا: آمیختگی اندیشه و آتش» به صفحه «کمونیست‌های انقلابی افغانستان» به تاریخ ۲۰ میزان ۱۴۰۴ خورشیدی، بدون امضاء، به نشر رسیده است. در این مقاله تعریف و توصیف با بزرگ‌نمایی بیش از حد از رفیق ضیاء صورت گرفته است. نویسنده مقاله طوری وانمود می‌سازد که رفیق ضیاء در دههٔ چهل خورشیدی حلقهٔ کوچکی تشکیل داده و «این حلقه کوچک اما پرشور، نخستین سنگ بنای شناخت علمی جامعه و تحلیل تضادهای طبقاتی در میان جوانان مترقی بود.» (پاراگراف دوم - صفحه اول مقاله)

باید با صراحت گفت که نویسنده مقاله کدام هدف شومی را دنبال می‌کند. باید دید که پشت این تعریف و تمجید و بزرگ‌نمایی‌های کاذب چه اهدافی نهفته است. در غیر این صورت قربانی این فریب و خودفریبی خواهیم بود.

«مادامی که افراد فرا نگیرند در پس هریک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی، اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجو کنند - در سیاست همواره قربانی سفیهانه فریب و خودفریبی خواهند بود.» (لنین - مجموع آثار و مقالات - سه منبع و سه جزء مارکسیزم - صفحه ۲۷)

نویسنده می‌خواهد با صحبت‌های به ظاهر انقلابی، اما در باطن خصمانه و ضدانقلابی، نسل جوان کشور را فریب داده و اهداف خود را به کرسی بنشاند. ما با چنین جملات و کلمات به‌خوبی آشنایی داریم. قبل از این مقاله، مقالاتی از طرف انحلال‌طلبان در این مورد به نشر رسید. نویسندگان با تعریف و تمجید و بزرگ‌نمایی‌های کاذب از رفیق ضیاء، به اشکال گوناگون تلاش نمودند تا چهرهٔ رفیق ضیاء را دگرگون نشان دهند و اهداف انحلال‌طلبانهٔ خود را به کرسی نشانند. اما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نگذاشت که ایشان به اهداف شومی که دنبال می‌کنند برسند. در همان زمان به نقدشان پرداخت و چهرهٔ فریب‌کارانهٔ آنان را افشاء نمود. اینک نویسنده مقاله «رفیق ضیا: آمیختگی اندیشه و آتش» می‌خواهد با تحسین و تمجید و بزرگ‌نمایی‌های کاذب از رفیق ضیاء، سکوی پرش برای خود بسازد و زیر نام رفیق ضیاء، دروغ، حيله و تزییر اهداف ضدانقلابی خود را پیاده نماید. وظیفهٔ ما است که علیه این گونه نظرات به مبارزه برخاسته و اهداف پشت پرده که در حال پیاده شدن است، افشاء نماییم.

نویسنده عنوان مقاله خود را این‌گونه انتخاب نموده است: «رفیق ضیا: آمیختگی اندیشه و آتش». از این که نویسنده مقاله از این عنوان چه اهدافی را دنبال می‌کند، نمی‌دانم. از نظرم این عنوان درست نیست؛ بهتر این بود که نویسنده عنوان مقاله خود را این‌گونه انتخاب می‌نمود: «رفیق ضیا: آمیختگی اندیشه و عمل». این مطلب بهتر می‌توانست تئوری و عمل رفیق ضیاء را به نمایش بگذارد. این عنوان بیان‌کنندهٔ این بود که رفیق ضیاء نه تنها یک تئوریسین بود، بلکه پراتیسین نیز بود. ابتدا باید دید که «کمونیست‌های انقلابی افغانستان» کیانند؟

در سال ۱۳۹۳ خورشیدی، دو تن از اعضای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان که عضویت کمیته اروپا را داشتند، از حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بریدند و به دنبال خط رویزیونیستی حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) افتادند و نام خود را «جمعی از کمونیست‌های انقلابی افغانستان» گذاشتند. به احتمال قوی، نویسنده مقاله از آن جمع نخواهد بود. به یقین می‌توان گفت که نویسنده مقاله از جملهٔ انحلال‌طلبان یا بهتر بگوییم از باند ملیار - زلاند و رفیق صمیمی و نزدیک ملیار است که امروز می‌خواهد زیر نام «کمونیست‌های انقلابی» نسل جوان کشور را بفریبد. این گونه شخصیت‌ها که می‌خواهند با عوام‌فریبی پا به صحنه بگذارند، نه تنها برای مبارزات انقلابی مفید نیستند، بلکه صد در صد مضر هستند. زیرا این گونه افراد از درون جنبش انقلابی، انقلاب را ضربه می‌زنند؛ ضربه‌ای که این گونه افراد به انقلاب وارد می‌کنند، هرگز امپریالیزم و ارتجاع نمی‌تواند به جنبش انقلابی وارد نماید. یا به عبارت دیگر، افرادی که در درون جنبش انقلابی نفوذ کرده‌اند، برای دفاع از منافع بورژوازی از خود بورژوازی بهتر هستند و بهتر می‌توانند جنبش‌های انقلابی را از درون ضربه بزنند.

ابتدا نظری عملکرد ملیار - زلاند و نویسنده مقاله در زمان حیات رفیق ضیاء می‌اندازیم تا دیده شود که مبارزات این افراد در آن زمان چگونه بوده است و حالا با استفاده از نام رفیق ضیاء، چه اهدافی را می‌خواهند پیاده نمایند.

از زلاند شروع می‌کنم. زلاند شخصیتی است که به اثر کارهای نادرست از کویته به داخل کشور و به اثر تکرار مکرر اشتباهات و اعمال نادرست و ناشایست در داخل کشور، به چندین منطقه تبعید گردید و بالاخره منجر به سلب مسئولیت‌های وی و محروم شدن از حضور در کنگرهٔ سراسری حزب گردید. چون این شخص قابل اصلاح نبود، از حزب اخراج گردید. بعد از سه سال، با یک توبه‌نامه دوباره به حزب بازگشت. این بار خیلی

ماهرانه حرکت نمود. درگذشت رفیق ضیاء، زمینه مساعد برای تبارزات ضدانقلابی او بود. طبق بیان رفیق "ب"، «بعد از درگذشت رفیق ضیاء ناسیونالیزم در درون حزب عمل نمود.» زلاند با استفاده از این ناسیونالیزم و با همراهی ملیار توانست تعدادی از اعضای حزب را بفریبد و به دنبال خود بکشد، بیرق مستقل خویش را بلند نماید و به این شکل به حزب کمونیست (مائوئیست) ضربه وارد نماید.

ملیار - زلاند با غصب وبسایت شعله جاوید تا مدتی زیر نام حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان فعالیت نمودند و چندین مقاله و سه شماره به اصطلاح شعله جاوید را به دست نشر سپردند. این مقالات و شماره‌های شعله جاوید بیان گر انحراف عمیق ایدئولوژیک - سیاسی تا سرحد غلطیدن به رویونیسم «سنتز نوین» بود که از طرف حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در زمان خود نقد گردید و منحرفین را میخ کوب نمود. تعدادی از رفقای که فریب این افراد را خورده بودند، بعد از روشن شدن مسایل دوباره به حزب بازگشتند. تقریباً دو سال است که این جمع انحلال طلبان از هم پاشیده است. اینک یک تن از آنان، به احتمال قوی "ی"، مقاله‌ای تحت عنوان «رفیق ضیاء: آمیختگی اندیشه و آتش» را در صفحه «کمونیست‌های انقلابی افغانستان» نشر نموده است. این گروه انحلال طلب آن قدر درمانده و بی‌چاره‌اند که نه یک گام، بلکه چندین گام به عقب گذاشته‌اند؛ از حزبیت بریدند و به گروه‌گرایی روی آوردند.

حال مروری بر دوران مبارزاتی زلاند در زمان حیات رفیق ضیاء می‌نمایم و بعد نظری به دوران مبارزاتی ملیار و نویسنده مقاله (ی) می‌اندازیم. تمامی اعضای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، مقاله رفیق ضیاء - «مطالبی در مورد جوانب مختلف قضیه رفیق زلاند» - که به شکل درونی نشر گردیده، خوانده‌اند. در این مقاله رفیق ضیاء تمام جوانب حرکات منفی زلاند را به خوبی نشان داده و ثابت نموده که او نه تنها مواد مندرج اساسنامه را نقض نموده، بلکه منافع حزب را نیز به مخاطره انداخته است. بر این اساس بود که ابتدا تمام مسئولیت‌های حزبی از وی سلب گردید و برایش فرصت داده شد تا خود را اصلاح نماید؛ اما چون فرد غیرقابل اصلاح بود، بناءً با پیشنهاد رفیق ضیاء و تأیید کمیته مرکزی از حزب اخراج گردید. اینک به چند نقل از مقاله رفیق ضیاء در این مورد بسنده نموده و سپس دوران مبارزاتی مقاله‌نویس و ملیار را از دیدگاه رفیق ضیاء بررسی می‌کنیم.

«معیارهای انقلابی کدام‌اند؟ بطور کلی همان معیارهایی که در اساسنامه حزب مطرح گردیده‌اند. یکی از این معیارها تابعیت منافع فردی و شخصی از مقتضیات امر انقلاب است. معیار دیگر منافع حزب است. معیار دیگر حفظ حیثیت انقلابی حزب، حفظ حیثیت انقلابی رهبری حزب و حفظ حیثیت انقلابی شخص خود به عنوان عضو حزب است. نقض یک، چند یا همه این معیارها برای یک مرتبه، چند مرتبه یا باربار، سطوح مختلف انحطاط شخصیتی را از لحاظ اخلاق جنسی نشان می‌دهد.» (رفیق ضیاء - مطالبی در مورد جوانب مختلف قضیه رفیق زلاند - کمونیست ۲۸ - صفحه ۲۴)

«رفیق زلاند به عنوان یک فرد مجرد حق دارد شریک آینده زندگی اش را خود انتخاب نماید اما به قسمی که نظر او و عملاً تابع مقتضیات امر انقلاب باشد. اما ببینیم که او تا حال چنین کرده است؟ به جرئت می‌توان گفت که نه و آنهم نه یک بار بلکه چندین بار.» (رفیق ضیاء - مطالبی در مورد جوانب مختلف قضیه رفیق زلاند - کمونیست ۲۸ - صفحه ۳۰)

«بعد از انتقال زلاند به منطقه دیگر وی در واقع نباید روابطش را با منطقه فعالیت سابقش حفظ می‌کرد، اما او این کار را نکرد و رفت و آمدها و نشست و برخاست‌های حق و ناحقش را با روابط منطقه سابق تا آن وقت ادامه داد که گل کاشتن مخفیانه آخری اش به "ثمر" نشست و "مدال افتخار و عزت" برای خود، حزب و دسته بدست آورد.» (رفیق ضیاء - مطالبی در مورد جوانب مختلف قضیه رفیق زلاند - کمونیست ۲۸ - صفحه ۳۴)

«این انحراف باربار تکرار گردیده است و از طرف دیگر این تکرار، حداقل از یک جهت، زمینه مساعد برای تداومش را در سستی و ضعف مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی و هم‌چنان سستی و ضعف اقدامات انضباطی، یافته است.» (رفیق ضیاء - مطالبی در مورد جوانب مختلف قضیه رفیق زلاند - کمونیست ۲۸ - صفحه ۳۶ - تأکیدات از ماست)

رفیق فرید حرکت و عمل کردهای نادرست و غیر اصولی زلاند را نه تنها خیانت، بل که جنایت نامیده است. به این صحبت رفیق فرید توجه کنید:

«رفیق زلاند از دیرگاه به این سو، داعیه مبارزه برای احقاق حقوق زنان مظلوم این سرزمین را داشته و درین راستا به صورت شبانه روزی تلاش ورزیده است. بر این کارنامه، همه می‌بالند و دستش را به گرمی می‌فشارند. اما، گل‌هایی را که در طول سال‌ها این رفیق آب داده است، حکایت از این امر دارد که ادعایی از این دست فقط در سطح شعار بوده است. واقف بودن به برخی ارزش‌ها و حقوق، مهم است ولی پایبند بودن و متعهد بودن به آن‌ها مهم‌تر می‌باشد. اما متأسفانه این پایبندی نه تنها مشهود نیست، بلکه عملاً علیه این ارزش‌ها حرکت صورت گرفته است. آخرین قضیه، به خوبی این قضاوت را تصریح می‌کند. رفتارهای به ظاهر مترقی زلاند، و نتایج این رفتارها را نمی‌توان جز خیانت، برخورد ابزاری و فرصت طلبانه نسبت به ارزش‌های تصریح شده در اساسنامه نامید. استفاده‌ی ابزاری از ارزش‌ها مگر حز فرصت طلبی چیزی دیگر می‌تواند باشد؟ بناءً تکرار اشتباه

، اشتباه نیست، گناه است و در نهایت جنایتی است نا بخشودنی. آن چه را بار بار از سوی رفیق زلاند رخ داد دیگر نمی توان اشتباه خواند ، بل جنایت

است.» (فرید - دادرسی قربانی تجاوز جنسی یا مصلحت اندیشی سیاسی - کمونیست ۲۸ - صفحه ۵۲ - ۵۳)

با کمال تأسف، بعد از درگذشت رفیق ضیاء، طبق گفته رفیق "ب"، ناسیونالیسم آن قدر قوی عمل نمود که حتی رفیق فرید نیز در کنار این خیانت پیشه جنایت کار ایستاد. بحث روی زلاند را می بندیم و دوران مبارزاتی نویسنده مقاله را بررسی می کنیم.

نویسنده مقاله همراه ملیار در کنگره دوم حزب شرکت نمود. ملیار داوطلب عضو علی البدل کمیته مرکزی گردید و رأی بدست آورد، اما بر اثر کارهای ناشایست، چندی بعد از کمیته مرکزی اخراج شد. نویسنده مقاله داوطلب عضویت در کمیته مرکزی نگردید. هر دو پس از کنگره به خارج کشور، که مکان اصلی شان بود، بازگشتند. مسئولیت وبسایت و آدرس ایمیل های حزب به دوش این دو نفر بود.

هر دوی آنان با حرکات نادرست و تمایلات تسلیم طلبانه و انحلال طلبانه خود، چندین مرتبه توسط رفیق ضیاء هشدار داده شدند، اما این هشدار به نتیجه نرسید. این دو نفر در محل اقامت شان با افراد تسلیم طلب نشست و برخاست داشتند، بدون این که موضع حزب را به صورت درست و اصولی مطرح کنند و از خط حزب دفاع نمایند، به آن ها مداخلات کردند و وارد معامله شدند.

به نامه رفیق ضیاء در این مورد توجه نمائید:

« بگذارد صریحاً برای تان بگویم که یکی از دلایل شکل گیری موضع غلط تان در قبال جیحون و نور کنونی، محدودیت شدید حزبی تان در آن دیار است که به نظر من عامل اصلی آن، و یا حداقل یکی از عوامل اصلی آن، رخوت و بی نظمی فعالیت های حزبی تان است، یعنی وضعیتی که به درجات مختلف در هر جایی می تواند فعالیت های حزبی ما را به صورت منفی متأثر سازد.

من واقعاً از حرکت در واقع تائیدگرانه تان در قبال تسلیم طلبی طبقاتی و ملی جیحون و نور متأسفم. برعلاوه، اگر عامل اصلی خیلی دیر رسیدن نامه های تان به من، بی توجهی مسئول ایمیل آدرس و یا سانسور توسط او باشد، از عدم درک ایدیولوژیک- سیاسی یا حداقل ضعف آن و نیز نبودن ششم سیاسی او در قبال تسلیم طلبی ملی و طبقاتی جیحون و نور و ضعف شما درین مورد به شدت متأسفم.» (از نامه رفیق ضیاء به ملیار و یاسین ۲۰۱۷/۶)

ملیار - یاسین این حرکات غیر اصولی و تسلیم طلبانه در قبال جیحون و نور را تا مدتی از رفیق ضیاء پنهان می دارند و بعد از مدتی رفیق از این واقعه باخبر می شود. به همین منظور است که رفیق ضیاء این مخفی نگه داشتن را یک نوع سانسور تلقی می کند. او در نامه دیگری به ملیار و یاسین، این حرکاتشان را این گونه بررسی می کند:

« نامه بی تاریخ رفیق "ی." و نامه تاریخی ۲۱ اپریل رفیق "م." را فقط دو سه روز قبل گرفتیم. راستش را بخواهید از مضمون آن نامه ها و از معطلی آن ها تا رسیدن شان به خودم به شدت تکان خوردم و هم چنان از بی توجهی شما به ماهیت تسلیم طلبانه طبقاتی و ملی نظرات جیحون و نور که بخصوص در نامه رفیق "ی." خطوط اصلی آن صراحت داده شده است و علیرغم آن قول هم کاری دادن به آن ها از طرف شما، من طی چند روز گذشته سعی کردم دلیل دیر رسیدن نامه ها بخودم را معلوم نمایم. اما از قرار معلوم فهمیدن دقیق دلیل این معطلی مدتی وقت نیاز دارد. ولی فقط می تواند سه دلیل داشته باشد. دلیل اول می تواند نوعی سانسور از طرف رفیق مسئول ایمیل آدرس ها در قبال من یا حداقل بی نظمی در کارهایش باشد. اما دلیل دوم خرابی اینترنتی به هر دلیلی است که فقط امیدوارم جنبه امنیتی نداشته باشد. دلیل سوم هم می تواند این موضوع باشد که مثل نامه قبلی تان نامه را حالا فرستاده باشید و تاریخ آن را از ماه اپریل نوشته باشید. ولی فکر نمی کنم که رفیق "ی." هم این کار را کرده باشد، در حالیکه من هر دو نامه را دو سه روز قبل گرفته ام. بنابراین وقوع احتمال اگر کلاً منتفی نباشد لاقلاً احتمال آن کمتر است. درین مورد بیشتر ازین درین نامه صحبت نمی کنم. اما در مورد بی توجهی شما مایلیم کمی توضیحات دهم.

شما اطلاع دارید که نور و جیحون هر دو دارای موقعیت عالی در حزب بودند، اما عقب کشیدند و تعهدات شان را زیر پا نمودند. جیحون در آن جا با انحلال طلبان آن وقت یعنی نجفی و شرکاء یک جا با حفیظ یک دست شدند و یکی دوسال باهم بودند. این دو نفر سالیان سال است که در کانادا عاقل و باطل گذرانده اند. آن چه امروز می گویند حاصل این سال ها عطالت و بطالت است. آن ها در واقع عطالت و بطالت پراتیکی سالیان متمادی شان را حالا تیوریزه می نمایند و نام آن را تحقیق تیوریک گذاشته اند. ازین جهت است که آن چه آن ها می گویند و گویا تیوریزه می کنند خیلی خیلی بدتر از گفته ها و تیوریزه کردن های سازمان رهایی و حزب همبستگی است.

نماینده ارشد سازمان رهایی تضاد عمده و دشمن عمده را قبول داشت و حتی وظیفه عمده را هم تائید می کرد، ادعای "م.ل.ا." داشت و خود و سازمانش را منسوب به چپ که چپ حتی نیروی اصلی چپ ادعا می کرد. معهداً ما قبول نکردیم که بدون موضع گیری رسمی در قبال تضاد عمده،

دشمن عمده و وظیفه مبارزاتی عمده در فعالیت های به اصطلاح دموکراتیک حزب همبستگی با آنها هم کاری کنیم و خودشان را نیز در فعالیت های ملی دموکراتیک نوین خود دخیل نساختم.

اما این ها را یعنی جیحون و نور کنونی را فقط می توان حکمتیست های وطنی و حتی خیلی بدتر از آنها دانست. دلیل خیلی واضح آن این است که این ها علاوه بر حمل تمامی انحرافات حکمتیستی، اصلاً فعالیت عملی و تیوریک کمونیستی را عملاً قبول ندارند و برای پیشبرد آن فعالیت ها یک دوره مقدماتی فعالیت های دموکراتیک را پیش شرط قرار می دهند. البته درست است که فعالیت های دموکراتیک یا به بیان واضح تر فعالیت های ملی دموکراتیک نوین زمینه ساز گسترش فعالیت های کمونیستی است. اما پیش شرط نیست و برعلاوه هر فعالیت به اصطلاح دموکراتیکی نمی تواند زمینه ساز گسترش فعالیت های کمونیستی م ل م باشد. مثلاً فعالیت های این ها اصلاً نمی تواند چنین نقشی بازی نماید.

تسلیم طلبی طبقاتی آنها در انحلال طلبی غلیظ و وسیع آنها در قبال جنبش افغانستان و جنبش بین المللی واضح و روشن است. تسلیم طلبی ملی آنها در قبال اشغالگران امپریالیست امریکایی و متحدین شان نیز واضح و روشن است. در واقع آنها اصلاً قبول ندارند که افغانستان تحت اشغال است و آن هایی که کشور را اشغال کرده اند دشمن عمده محسوب می گردند. اگر چنین می بود ادعا نمی کردند که بدون زدن نوکران امپریالیزم نمی توان امپریالیزم را زد. آنها در واقع می گویند که قدرت مندان عمده در افغانستان کنونی نوکران امپریالیزم است و نه امپریالیستهای اشغالگر. در غیر آن اگر کسی دیوانه نباشد ادعایی مثل ادعای آنها را مطرح نمی نماید. سرفراز باشید! ض. ۲۰۱۷/۶/۶ (از نامه رفیق ضیاء به ملیار و ی)

از سال ۲۰۱۷ میلادی که ملیار و "ی" با افراد تسلیم طلب و انحلال طلب نشست و برخاست نمودند، اثرات منفی انحلال طلبانه آنها بر ملیار و "ی" خود را نشان داد. آنها حتی گزارش های نشست و برخاست را از رفیق ضیاء مخفی می کردند یا به قول رفیق ضیاء سانسور می نمودند. این حرکت و عمل کرد منفی در کنفرانس تدارکی احزاب و سازمان های مائوئیست در سال ۲۰۲۰ میلادی، یعنی زمانی که رفیق ضیاء در قید حیات بود، نیز خود را نشان داد. ملیار متن پیشنهادی حزب به کنفرانس را مطابق دلخواه خود تغییر داد و به جلسه ارائه نمود و بعد از ختم جلسه، اصلاً حزب و به خصوص رفیق ضیاء را در جریان قرار نداد و تمام گزارش ها را سانسور نمود. تا زمانی که رفیق ضیاء بدروید حیات گفت، از آن اطلاعی بدست نیاورد.

رفیق ضیاء حرکات تسلیم طلبانه ملیار و "ی" در قبال افراد تسلیم طلب و شناختش از این افراد را در نامه خود به رفیق "ب" و رفیق "ش" این گونه بیان می دارد:

« من پسر پروانه و به خصوص جیحون را از نزدیک می شناسم. او عضو دفتر سیاسی حزب بود و می تواند نفوذ کلام نیرومندی داشته باشد، بخصوص برای کسانی که یک جا با او در کانادا "تشریف" دارند. انحلال طلبی و تسلیم طلبی او ساده نیست و می تواند تأثیرات منفی زیان باری نه تنها در سطح کانادا بلکه حداقل در سطح خارجه به طور کلی بگذارد. یقین داشته باشید که اگر من نامه و احوال این چنینی در مورد جیحون را به تاریخ ۲۴ اپریل می گرفتم برای جواب دادن به ملیار و "ی". تا تاریخ ۶ جون یعنی تا بیشتر از ۴۲ روز صبر نمی کردم و طی دو سه روز بعد یعنی تا تاریخ ۲۶ یا ۲۷ اپریل جوابش را می فرستادم. برعلاوه باور کنید که نظرات جیحون و تأثیرات منفی اش خیلی خیلی خطرناک تر از مجموع انحرافات زلاند است. » (از نامه رفیق ضیاء به رفیق شاعر و رفیق بشیر ۲۰۱۷/۶/۹)

رفیق ضیاء دقیقاً درک نموده بود که «انحلال طلبی و تسلیم طلبی» جیحون و رفقاییش «می تواند تأثیرات منفی زیان باری نه تنها در سطح کانادا بلکه در سطح خارجه به طور کلی بگذارد». رفیق ضیاء به خوبی درک نموده بود که تسلیم طلبان و انحلال طلبان با «نفوذ کلام نیرومند» خود می توانند رفقای ما در کانادا را تحت تأثیر قرار دهند. بر اساس همین درک بود که به رفیق "ب" و رفیق "ش" می نویسد: «باور کنید که نظرات جیحون و تأثیرات منفی اش خیلی خیلی خطرناک تر از مجموع انحرافات زلاند است.»

خطرناک بودن این انحرافات و تأثیرات منفی آن را رفیق ضیاء به خوبی درک نموده بود. به همین منظور، با نامه های مکرر به ملیار و "ی" هشدار می داد که به هیچ وجه حاضر به همکاری با این افراد نشوند. متأسفانه، هشدارهای رفیق ضیاء اثری روی ملیار و باندش نگذاشت و بعد از درگذشت رفیق ضیاء، این «تأثیرات زیان بار» در وجود ملیار - زلاند به خوبی خود را نشان داد. آنها حتی یک گام هم برای وحدت حزب برنداشتند، بلکه انحلال طلبی را پیشه نمودند.

میلیار و "ی" با افراد تسلیم طلب در منطقه خود، بدون بیان خط و مشی سیاسی شان، نشست و برخاست داشتند و به ایشان قول همکاری دادند و حتی حاضر شدند تا کار تازه‌ای مشترک راه‌اندازی نمایند. در حالی که دیدگاه این افراد با دیدگاه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان زمین تا آسمان تفاوت داشته و دارد. اما این دو نفر با نادیده گرفتن خط حزبی خود، با این افراد وارد معامله گردیدند.

رفیق ضیاء در یک نامه دیگر به ایشان این گونه گوشزد می‌نماید:

« - جیحون و نور با شما قسمی برخورد کرده اند که گویا شما افراد سرگردان بی برنامه و بی فعالیت هستید و آن‌ها می‌خواهند شما را در کاری که تازه می‌خواهند براه بیندازند فعال سازند. از لحاظ خطی ما با آن‌ها مشکلات اصولی و بنیادی زیادی داریم و اصلاً هیچ زمینه ای برای هم کاری میان ما وجود ندارد. برای آن‌ها موضوع اشغال و رژیم پوشالی به مثابه دشمن عمده و مبارزه علیه آن‌ها به عنوان وظیفه عمده اصلاً مطرح نیست و این موضوع را صریحاً مطرح می‌نمایند. آن‌ها سه چیز را در رأس وظایف شان قرار می‌دهند: مبارزه علیه بنیادگرایی، مبارزه علیه شوونیسم جنسیتی و مبارزه علیه شوونیسم ملیتی. این نوع "مبارزه" در واقع یک نوع مبارزه به اصطلاح دموکراتیک کاملاً تسلیم طلبانه است. این چنین به اصطلاح مبارزه را هم اکنون "باقی دیوانه" که حالا خود را "باقی سمندر" می‌خواند از طریق شمولیت در نهادهای به اصطلاح جامعه مدنی ساخت اشغالگران امپریالیست در کابل پیش می‌برد و به صورت یومیه در تلویزیون های مدافع اشغالگران و رژیم با ریش انبوهش که شبیه به ریش سیاف است، ظاهر می‌گردد.

رفیق عزیز! قول هم کاری به این گونه افراد صریحاً تسلیم طلب چه معنی دارد؟ در کدام عرصه ها می‌توانید با این گونه افراد هم کاری کنید؟ ما درین جا علیرغم این که نمایندگان سازمان رهایی در مباحثات روی تضاد عمده با ما به توافق رسیدند، اما ما هم کاری در فعالیت های دموکراتیک را با آن‌ها موکول به موضع گیری رسمی سازمان رهایی طی یک اعلامیه درین مورد نمودیم. عاقبت عبید رویونیست و تسلیم طلب علیه حزب اعلامیه داد و سازمان رهایی حاضر نشد علیه اشغالگران به عنوان دشمن عمده موضع گیری نماید. در حالی که جیحون و نور حتی در حرف حاضر نیستند علیه اشغالگران به عنوان دشمن عمده موضع گیری نمایند. شاید بگویید که وضع داخل و کانادا فرق می‌کند. بلی فرق می‌کند. به این معنا که تسلیم طلبی کسانی مثل جیحون و نور در قبال دولت اشغالگر امپریالیستی متبوع شان نه تنها تسلیم طلبانه بلکه مبتنی بر نوعی شوونیسم و هژمونیزم امپریالیستی نیز هست. » (۲۰۱۷/۶/۱۶ از نامه رفیق ضیاء به ملیار-ی)

میلیار - "ی" بر اساس ناسیونالیسمی که حمل می‌نمودند، بدون هیچ گونه مسئولیتی با افراد و اشخاص و به خصوص زلاند روابط افقی برقرار می‌کردند. رفیق ضیاء با هشدارهای جدی هم نتوانست مانع این کار شود.

در ضمن، ملیار خانمش را برای کار به «نیویارک تایمز» روان نمود که این کارش خشم رفیق ضیاء را برانگیخت، طوری که خانم ملیار را از شرکت در محفل هشت مارچ منع نمود. بهتر است این موضوع را از قول رفیق ضیاء پی بگیریم. رفیق ضیاء در نامه‌اش به ایشان این گونه هشدار می‌دهد:

« امیدوارم تماس های افقی بی دلیل شما با زلاند و حتی توظیف او به کارهای حساس حزبی توسط شما دیگر دوام نکرده باشد. ولی واقعیت این است که آن موضوع نیز توانست زمینه ساز تصور مربوطه در مورد زلاند گردد. کما این که ناهم آهنگی ها میان برخورد شما با زلاند و برخورد ما با او کارش را به تماس با ولسوال ولسوالی و مصاحبه با رادیوی محلی ولسوالی کشانده است. این در حالی است که حداقل یک فرد دیگر پس از یکی دو مصاحبه تسلیم طلبانه با یکی از تلویزیون های شوونیست و حاضر نشدن به انتقاد از خود اخراج شده است. زلاند نیز این کار را انجام داده است و پشیمان هم نیست و کارش را توجیه می نماید یعنی از اجرای آن پشیمان نیست.

بی اطلاعی طولانی ما از استخدام "ز." به "نیویارک تایمز" و مقدم بر آن توافق شما با این "کار"، که بهر حال می‌توانست یک موضوع مربوط به یک رابطه دموکراتیک مربوط به دسته و یک موضوع مربوط به خانم یکی از بزرگان ما باشد، تأثیرات بسیار ناگوار، منجمله روی روحیه خودم گذاشت. این موضوع توانست آن قدر سنگینی کند که "ز." را از شرکت مستقیم در محفل هشت مارچ منطقه منع کردیم و کار او را به کس دیگری سپردیم، کاری که برای محفل خیلی مضر تمام شد.

واقعیت این است که غیرفعال شدن بسیار جدی شما از لحاظ پیش برد مسئولیت های حزبی از چندین ماه به این طرف مضر و ناگوار تمام شده و تأثیرات منفی زبان باری به جا گذاشته است که خود می‌تواند زمینه ساز تصورات خوب در مورد شما نباشد. و این در حالی است که درینجا ریسک ها بیشتر، وظایف سنگین تر، مصروفیت ها بیش تر و دویدن دویدن ها هر دم روزافزون تر می‌گردد. یقین دارم که چنین وضعیتی در خارج نیز شکل خواهد گرفت و یا در واقع از قبلا شکل گرفته است. » (از نامه رفیق ضیاء به ملیار ۲۰۱۷/۶/۱۶)

هر دو نفرشان (میلیار - ی) از سال ۲۰۱۷ کاملاً منفعل گردیدند و حتی فیصله‌های دفتر سیاسی را پشت گوش انداختند. این پشت گوش انداختن فیصله‌ها را رفیق ضیاء انحلال طلبانه و خلاف اصول تشکیلاتی تلقی نمود و هشدارش به ایشان این گونه بود:

«همان گونه که نادیده گرفتن این فیصله و تصویب از راست، انحلال طلبانه است، حرکت "چپروانه" و افشاگرانه به نام حزب و آن هم باربار، که می تواند در آینده و حتی هم اکنون مشکلات عظیمی برای ما ایجاد نماید، خلاف اصل تشکیلاتی اضافه شده بر اساسنامه حزب در کنگره دوم است. "چپروی" می تواند به راست روی منجر شود که متأسفانه در مورد شما حداقل برای یک بار همین گونه شده است. امیدوارم طی این سطور اهمیت موضوع را برای تان رسانده باشم.» (از نامه رفیق ضیاء به ملیار ۲۰۱۷/۶/۱۶)

زمانی که ملیار خواهان بردن خانواده خویش به خارج کشور گردید، پلنوم حزب روی این موضوع کاملاً مکث نمود و صریحاً بیان کرد که یک اصل سیاسی قابل تعمیم برای تمامی رهبران سیاسی این است که با مردم کشورشان روابط عینی مشترک برقرار کنند، یعنی در داخل کشور باشند. بناءً ضروری بود که ملیار در داخل جامعه با مردم خویش روابط عینی مشترک برقرار نماید و در این جا زندگی کند.

او این حرف را پذیرفت، اما بهانه ادامه تحصیلاتش را آورد. در این حالت، فیصله به عمل آمد که تا ختم دوران تحصیلی حداقل باید شش ماه را در داخل کشور سپری نماید و بعد از ختم تحصیل به داخل کشور بازگردد. او این فیصله را پذیرفت، اما همین که خانواده اش را به خارج انتقال داد، این فیصله را پشت سر انداخت و هیچ وقعی به آن نگذاشت.

«پس از انتقال همسر و فرزند تان به آن دیار شما با وضعیت جدیدی روبرو هستید، یعنی به عنوان یک خانواده دیگر مقیم کانادا هستید. این یک حالت عینی است، یعنی هستی اجتماعی زنده شما فعلاً همین است. یک اصل سیاسی قابل تعمیم برای تمامی رهبران سیاسی تمام مکاتب سیاسی این است که: آن ها باید با مردم و کشوری که برای شان سیاست می کنند دارای سرنوشت عینی مشترک باشند. سعی کنید این سرنوشت عینی مشترک را در مورد اولین مردم و کشور متبوع تان هرچه بیشتر مستحکم نمایید یا حداقل حفظ کنید. در واقع به همین سبب بود که در پولینوم قبلی در مورد تان به اتفاق آراء فیصله گردید که شما باید حداقل سالانه چند ماه درینجا بسر ببرید. نادیده گرفته شدن این فیصله از جانب شما، انترناسیونالیستی نیست، بلکه نادیده گرفتن کامل عدم حضور عینی در میدان مبارزاتی انتخاب شده همه ما، به عنوان سهم ما در اجرای انترناسیونالیزم پرولتری، خواهد بود.» (از نامه رفیق ضیاء به ملیار ۲۰۱۷/۶/۱۶)

بالاخره رفیق ضیاء درک نموده بود که این دو نفر (میلیار - ی) خلاف دستور عمل می کنند، بناءً به ایشان این گونه اخطار جدی می دهد:

«اگر حرف های ما را نمی پذیرید و هرکار دلتان خواست، طبق نظر خودتان و مصالحی که فکر می کنید انجام می دهید، چرا از ما می پرسید؟ اگر نمی خواهید موضع مطرح شده در قبال امیر حسن پور را انعکاس دهید و بهر حال انعکاس نمی دهید، قطعاً بهتر است که سکوت کنید. ما قبل از هر چیزی باید توجه داشته باشیم که کارهای ما باید باعث استحکام گردد و سوء تفاهم برانگیز نباشد. لطفاً به این موضوع به صورت جدی توجه داشته باشید.» (از نامه رفیق ضیاء به ملیار و یاسین ۲۰۱۷/۷/۹)

ملیار - زلاند و نویسنده مقاله با روحیه قوی ناسیونالیستی، برای فریب اذهان رفقا به ظاهر با خط حزب کنار آمدند، اما در باطن علیه حزب کار می کردند. همان طور که قبلاً بیان نمودیم، ملیار در کنفرانس تدارکی احزاب و سازمان های مائوئیست در ۲۰۲۰ میلادی به عنوان نماینده حزب شرکت نمود، اما در کنفرانس، مسایل پیش نهادی حزب را زیر بغل خود نگه داشت و موضوعات دلخواهش را به کنفرانس ارائه نمود. تا زمانی که رفیق ضیاء بدورد حیات گفت، به هیچ وجه از این مسایل آگاهی پیدا نکرد. آنچه که در کنفرانس تدارکی سال ۲۰۲۰ میلادی گذشت، از طرف ملیار و نویسنده مقاله سانسور گردید؛ کمیته مرکزی حزب تقریباً یک سال بعد، پس از گذشت رفیق ضیاء، توسط رفقای ایتالوی از این کار مطلع گردید. رفقای ایتالوی در سال ۱۴۰۰ خورشیدی اسناد کنگره تدارکی را در دسترس حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان قرار دادند.

درگذشت رفیق ضیاء، زمینه مساعدی برای تبارزات خط انحلال طلبانه آنها که در سال ۲۰۱۷ میلادی توسط رفیق ضیاء نشانی شده بود، فراهم آورد. آنها عملاً از حزبیت و خط و مشی سیاسی حزب بریدند. اکنون به صورت مشخص روشن گردیده که آنها دنبال همان کاری هستند که نشانه هایش از سال ۲۰۱۷ میلادی کاملاً مشهود بوده است مائوتسه دون خیلی زیبا و صریح بیان نموده که بسیاری افراد به ظواهر کاذب دل بسته می شوند و گمراه می گردند. او تأکید دارد که تضاد بین ظاهر و ماهیت را باید دید و با تحلیل درست و علمی می توان ماهیت را دریافت.

«نگذارید ظواهر کاذب گمراه تان کند. برخی از رفقای ما به سادگی از طرف ظواهر کاذب گمراه می شوند. در هر چیز بین ظاهر و ماهیت آن تضاد وجود دارد. از طریق تحلیل و مطالعه کردن ظاهر یک پدیده است که انسان به ماهیت آن پی می برد.» (مائوتسه دون - مجموع آثار، بیانیه ها، اعلامیه ها و سخنرانی ها) (جلد دوم - صفحه ۱۸۱ - سخنرانی ها در کنفرانس کشوری حزب کمونیست چین - ۲۱ مارس ۱۹۵۵ - مترجم، مصحح - عزیزالله علیزاده)

هر گاه بخواهید ماهیت حقیقی ملیار - زلاند و نویسنده مقاله را در یابید، باید گذشته ایشان را به طور همه جانبه مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهید. در غیر این صورت، ظاهر انقلابی ایشان شما را گمراه خواهد نمود. در اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی باید سه اصل ذیل را همیشه در نظر داشت و مراعات نمود:

۱. بکار بستن مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم، نه رویزیونیزم.

۲. رک و راست باشیم، نه توطئه چین و دسیسه گر.

۳. وحدت طلب باشیم، نه تفرقه افکن.

هر گاه دوران حیات مبارزاتی ملیار - زلاند و نویسنده مقاله را در نظر بگیریم، در این دوران مبارزاتی بیشتر این ها تمایلات تسلیم طلبانه و توطئه گرانه داشتند. آن ها هیچ گاه برای وحدت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تلاش نکردند، بلکه بیشتر تمایل داشتند تا تفرقه افکنی کنند. این مسایل را از لابلای نامه های رفیق ضیاء به خوبی می توان درک نمود.

بعد از درگذشت رفیق ضیاء، آن ها نه تنها به رویزیونیزم «سنتز نوین» غلطیدند، بلکه انحلال طلبی را نیز پیشه نمودند. این رویزیونیزم در مقالات شماره های ۲۷ و ۲۸ به اصطلاح شعله جاوید، که از طرف انحلال طلبان نشر گردید، دقیقاً مشهود است و حزب ما آن را به نقد کشیده است.

آن ها از ابتدا تا کنون فقط رفیق ضیاء را سکوی پرش برای خود ساخته اند. آن ها خواستند با استفاده از نام رفیق ضیاء، از یک طرف تعداد جوانان را فریب دهند و از سوی دیگر با این تر ضد علمی خود، چهره رفیق ضیاء را مخدوش نمایند. این افراد از ابتدا تا کنون تلاش کرده اند دوران مبارزات رفیق ضیاء را معکوس جلوه دهند، طوری که از مقالاتشان مشخص است رفیق ضیاء از مادر انقلابی و مائوئیست تولد شده و در طول دوران مبارزاتی هیچ اشتباهی از وی سر نزده است.

در حالی که نامه های رفیق ضیاء مشخص کننده آن است که انحلال طلبان در زمان حیات رفیق ضیاء هرگز نه از دستورات او و نه از دستورات جمعی پیروی نموده اند. حال می خواهند او را قادر مطلق جلوه دهند.

لنین در این مورد چه به جا گفته است:

«تاریخ همواره شاهد این بوده است که بعد از مرگ رهبران انقلابی که محبوب طبقات ستم دیده بوده اند دشمنان آنان تلاش نموده اند تا با غصب

نام آن ها طبقات ستم دیده را فریب دهند.» (لنین - نقل از "سوسیالیسم و انشعاب در جنبش سوسیالیستی" - اکتبر ۱۹۱۶)

اینک مقاله نویسی می خواهد با غصب نام رفیق ضیاء و با اغراق گویی و جعل زندگی نامه او، به تبلیغ و ترویج اهداف شوم اپورتونیستی و رویزیونیستی خود به نام طرفدار رفیق ضیاء بپردازد.

یک بار برای مخدوش نمودن چهره رفیق ضیاء، انحلال طلبان چنین کاری را انجام دادند. آن ها با اغراق گویی و جعل تاریخی زندگی نامه رفیق ضیاء، خواستند اهداف انحلال طلبانه و رویزیونیستی خود را به کرسی بنشانند، اما با مبارزات ممتد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مواجه شدند و عقب نشستند. این بار، نویسنده مقاله این کار را به شکل دیگری دنبال نموده و با یک تقلب باطنی و غصب نام رفیق ضیاء می خواهد اهداف شوم رویزیونیستی خود را به کرسی بنشانند.

حال مقاله را به طور دقیق بررسی می کنیم تا فریب کاری، اغواگری و جعل تاریخی مقاله نویسی برملا شود. مقاله نویسی می خواهد با جعل تاریخی زندگی نامه رفیق ضیاء و غصب نام او، نسل جوان کشور و طبقات ستم دیده را فریب دهد. اینک جعل تاریخی مقاله نویسی هویدا می شود. او چنین به جعل دوران مبارزاتی و اغراق گویی در مورد رفیق ضیاء پرداخته است:

«رفیق ضیاء از زمره آن انسان هایی بود که زندگی شان نه روایت ساده یک مبارز، بلکه تبلور آگاهی، فدا [فداکاری] و استقامت است. او از نسلی برخاست که در فضای تاریک سلطنت، در روزگاری که اندیشه جرم بود و آزادی رویا، با آگاهی طبقاتی و تعهد انقلابی گام به میدان گذاشت. از همان آغاز، اندیشه و عمل در وجود او درهم تنیده بود؛ او نه فقط می اندیشید، بلکه می جنگید، و نه تنها می جنگید، بلکه می آموخت و می آموختانید.

رفیق ضیاء مبارزه اش را از دهه چهل خورشیدی آغاز کرد. در همان سال ها حلقه ای از رفقای هم فکر — انجینر محمدعلی (رضا) و قاضی ضیاء (تیمور) — در کنار هم بودند. این حلقه کوچک اما پرشور، نخستین سنگ بنای شناخت علمی جامعه و تحلیل تضادهای طبقاتی در میان جوانان مرفقی آن زمان بود.»

بدون شک، زندگی رفیق ضیاء - دورانی که مارکسیست - لنینیست - مائوئیست بود - «تبلور آگاهی، فداکاری و استقامت است». اما مقاله‌نویس می‌خواهد با چشم‌پوشی از حقایق، اغراق‌گویی و جعل نمودن زندگی‌نامه رفیق ضیاء، از او جفاتورا بسازد و او را قادر مطلق قلم‌داد کند. هرگاه زندگی‌نامه رفیق ضیاء را به‌طور درست و علمی بررسی کنیم، مشاهده خواهیم نمود که رفیق ضیاء در دهه چهل خورشیدی هرگز «در فضای تاریک سلطنت، در روزگاری که اندیشه جرم بود و آزادی رویا، با آگاهی طبقاتی و تعهد انقلابی گام به میدان» نگذاشت. رفیق ضیاء در این زمان در صف اسلامیت‌ها قرار داشت و مبارزه ملی اسلامی را پیش می‌برد.

معلوم نیست که نویسنده مقاله با این اغراق‌گویی می‌خواهد چه چیزی را اثبات نماید. در تاریخ جنبش انقلابی کشور هیچ‌گونه سند و مدرکی وجود ندارد که ثابت نماید رفیق ضیاء «در فضای تاریک سلطنت، در روزگاری که اندیشه جرم بود و آزادی رویا، با آگاهی طبقاتی و تعهد انقلابی گام به میدان» گذاشته باشد. در آن زمان، فقط و فقط یک نیروی انقلابی یعنی «سازمان جوانان مترقی» تحت رهبری رفیق اکرم یاری بود که «با آگاهی طبقاتی و تعهد انقلابی گام به میدان گذاشت» و رفیق ضیاء هیچ‌گونه پیوندی با این سازمان و حتی جریان دموکراتیک نوین نداشت. استدلال مقاله‌نویس اصلاً هیچ‌گونه پایه علمی نداشته و ندارد.

نویسنده مقاله باید دقیقاً بداند و حتماً هم می‌داند که «از همان آغاز، اندیشه و عملی» که «در وجود رفیق ضیاء تنیده بود» نه «آگاهی طبقاتی و تعهد انقلابی»، بلکه آگاهی و تعهد ملی اسلامی بود که در تخالف کامل با خط رفیق اکرم یاری قرار داشت.

نویسنده مقاله بحث خود را در مورد رفیق ضیاء چنین ادامه می‌دهد:

«رفیق ضیاء مبارزه/ش را از دهه چهل خورشیدی آغاز کرد. در همان سال‌ها حلقه‌ای از رفقای هم‌فکر — انجینر محمدعلی (رضا) و قاضی ضیاء (تیمور) — در کنار هم بودند. این حلقه کوچک اما پرشور، نخستین سنگ‌بنای شناخت علمی جامعه و تحلیل تضادهای طبقاتی در میان جوانان مترقی آن زمان بود.

در سال‌های ۵۷ و ۵۸ خورشیدی، رفیق ضیاء با رفیق اکرام یاری [اکرم یاری] آشنا شد؛ سال‌هایی که اندکی بعد یاری دستگیر و اعدام گردید. اما آن آشنایی کوتاه و پرمعنا، مسیر فکری ضیاء را شکل داد و اندیشه انقلابی را به جوهره زندگی‌اش بدل کرد.»

باز هم باید با صراحت بگویم که در دهه چهل خورشیدی، رفیق ضیاء تازه به آموزش علوم دینی پرداخته بود. او روحیه اسلامی توأم با مسایل ملی را آموزش می‌دید؛ یا به عبارت دیگر، در دهه چهل خورشیدی تازه یک مسلمان و ناسیونالیست بود و «حلقه کوچک» رفیق ضیاء به هیچ عنوان «نخستین سنگ‌بنای شناخت علمی جامعه و تحلیل تضادهای طبقاتی در میان جوانان مترقی آن زمان» نبود.

بلکه در آن زمان، رفیق اکرم یاری با حلقه‌ای از هم‌زمانش توانست «نخستین سنگ‌بنای شناخت علمی جامعه» را بگذارد و تضادهای طبقاتی را به‌صورت درست تجزیه و تحلیل نماید.

طوری که از متن مقاله مشخص می‌گردد، نویسنده مقاله تلاش دارد تا نقش رفیق اکرم یاری را در مبارزات طبقاتی جامعه به‌عنوان بنیان‌گذار کم‌رنگ نماید و رفیق ضیاء را در آن مقام معرفی کند، در حالی که رفیق ضیاء نقش پیش‌تاز مبارزاتی در افغانستان را به رفیق اکرم یاری مرتبط می‌داند.

« با برگذاری اولین کنگره سازمان جوانان مترقی افغانستان، در ۱۳ میزن ۱۳۴۴، اولین سازمان کمونیستی افغانستان بر اساس مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون، تحت رهبری ایدیولوژیک - سیاسی رفیق جانباخته اکرم یاری پا به عرصه وجود گذاشت. » (شمله جاوید - شماره چهارم - دور چهارم - صفحه ۴)

چند سطر پائین‌تر رفیق ضیاء نقش تاریخی رفیق اکرم یاری را این گونه به تصویر می‌کشد:

« به این صورت است که نقش تاریخی رفیق جانباخته اکرم یاری در پایه‌گذاری سازمان جوانان مترقی و در نتیجه براه افتادن جنبش کمونیستی مائوئیستی در افغانستان برجسته می‌گردد. در واقع این رفیق جانباخته اکرم یاری بود که برای اولین بار در افغانستان در اثر مطالعات و تحقیقات تیوریک خود دریافت که مبارزه و کشمکش میان حزب کمونیست چین و حزب کمونیست شوروی صرفاً در برگیرنده یک سلسله اختلافات تیوریک و سیاسی بین دو حزب و در نتیجه بین دو دولت نیست، بلکه مبارزه و کشمکشی است میان کمونیزم (مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون) و رویزیونیزم مدرن. در آن موقع حتی برادر بزرگ رفیق یاری که اولین استاد او در آموزش تیوری های کمونیستی بود، نتوانسته بود این موضوع را بصورت دقیق و روشن درک نماید. به همین خاطر رفیق جانباخته اکرم یاری به عنوان اولین پیشگام جنبش کمونیستی مائوئیستی افغانستان برلئه مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون و بر علیه رویزیونیزم مدرن شوروی به موضع‌گیری ایدیولوژیک - سیاسی روشن پرداخت و پایه ایدیولوژیک -

سیاسی اصولی بین المللی و کشوری برای ایجاد یک سازمان مائوئیستی مستقل از رویزیونیست های "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در کشور را به وجود آورد. « (شمله جاوید - شماره چهارم - دور چهارم - صفحه ۴)

نقل قول های فوق الذکر رفیق ضیاء به خوبی بیان گر آن است که «**نخستین سنگ بنای علمی جامعه**» توسط رفیق اکرم یاری گذاشته شده است، نه رفیق ضیاء. به همین منظور، رفیق ضیاء بیان می دارد که رفیق اکرم یاری «**برای اولین بار در افغانستان در اثر مطالعات و تحقیقات تیوریک خود دریافت که مبارزه و کشمکش میان حزب کمونیست چین و حزب کمونیست شوروی صرفاً در برگیرنده یک سلسله اختلافات تیوریک و سیاسی بین دو حزب و در نتیجه بین دو دولت نیست، بلکه مبارزه و کشمکشی است میان کمونیزم (مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون) و رویزیونیزم مدرن.**»

بر این اساس می توان حکم نمود که در دهه چهل خورشیدی، اولین کسی که توانست «**سنگ بنای شناخت علمی جامعه**» را بنیان گذاری نماید و دقیقاً خط و مرز میان مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم (در آن زمان اندیشه مائوتسه دون) و رویزیونیسم بکشد و تضادهای جامعه را به طور درست و علمی تجزیه و تحلیل نماید، رفیق اکرم یاری است، نه رفیق ضیاء.

رفیق ضیاء هرگز ادعا نکرد که در دهه چهل خورشیدی «**حلقه کوچک**» او «**نخستین سنگ بنای شناخت علمی جامعه**» بوده و تضادهای جامعه را در آن زمان به صورت درست تجزیه و تحلیل نموده است. ما مارکسیست - لنینیست - مائوئیست هستیم و هر مسئله را با روش دیالکتیک ماتریالیستی تجزیه و تحلیل می کنیم، نه به شکل تخیلی. ما گذشته رفیق ضیاء را همان طور که حقیقت دارد بیان می کنیم، زیرا با اغراق گویی هویت رفیق ضیاء به عنوان یک رهبر فرزانه و یک تیوریسن بزرگ مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی محو خواهد شد و از وی یک جفاتورا ساخته خواهد شد.

هرگاه ما رفیق ضیاء را قادر مطلق بدانیم و همه چیز را در وجود او خلاصه کنیم - همان گونه که مقاله نویس همه چیز را در وجود رفیق ضیاء خلاصه نموده است - نه تنها به عنوان فریب کار معرفی خواهیم شد، بلکه هویت حقیقی رفیق ضیاء به عنوان یک مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کبیر محو خواهد گردید.

نویسنده مقاله می گوید: «**برنامه و اساسنامه حزب به قلم رفیق ضیا نوشته شد و در هر سطر آن، بینش علمی و روح انقلابی او موج می زد.**» بدون شک، «**بینش علمی و روح انقلابی**» در وجود رفیق ضیاء «**موج می زد**» و او واقعاً یک رهبر فرزانه و یک مارکسیست - لنینیست - مائوئیست بزرگ بود. اما نویسنده این مطلب را درک نکرده که تدوین برنامه و اساسنامه کار فردی نبوده، بلکه کار جمعی است.

برنامه و اساسنامه زمانی که توسط «**کمیته مشترک وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) افغانستان**» تدوین گردید، برای نظرخواهی به دسترس کل رفقا قرار گرفت و بسیاری رفقا نظراتشان را به کمیته ارسال نمودند و نظرات سالم و مثبت رفقا در برنامه و اساسنامه حزب درج گردید. حتی در کنگره وحدت و کنگره سرتاسری دوم یک روز کامل روی برنامه و اساسنامه بحث و تبادل نظر صورت گرفت و در بعضی مسایل تغییراتی ایجاد شد. به همین ترتیب، در کنگره سرتاسری سوم حزب نیز چنین شد.

کسانی که کمی با اصول تشکیلاتی آشنایی داشته باشند، به این گفته نویسنده که «**برنامه و اساسنامه به قلم رفیق ضیا نوشته شده**» با نیشخند زهرآگین پاسخ می دهند که نویسنده اصلاً از اصول تشکیلاتی بوئی نبرده است. کسانی که در کمیته مرکزی عضویت داشتند، به خوبی می دانند که «**پیشینه تاریخی**» که در برنامه درج گردیده، کار رفقای سازمان پیکار است که بعد از اصلاح و تعدیلات در برنامه درج شده است.

در تدوین برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان سه منبع ذی دخل بوده است:

۱. برنامه و اساسنامه حزب کمونیست افغانستان
۲. برنامه و معیارهای عضویت سازمان پیکار
۳. برنامه و اساسنامه اتحاد انقلابی کارگران افغانستان

در حقیقت، برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان پس از بررسی و تحلیل این سه سند تدوین گردیده است. پروسه تدوین برنامه و اساسنامه در «**کمیته مشترک وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) افغانستان**» طی دو و نیم سال صورت گرفته و سپس در دسترس تمامی رفقا قرار داده شد.

در طول این دو و نیم سال، رفیق ضیاء به عنوان نماینده حزب کمونیست افغانستان، رفیق صبور و رفیق سلیم به عنوان نمایندگان سازمان پیکار برای نجات افغانستان و رفیق لهیب به عنوان نماینده اتحاد انقلابی کارگران افغانستان در کمیته مشترک شرکت داشتند. در این مدت، بحث ها و

تبادل نظرها صورت گرفت و سپس جمع‌بندی گردید. پس از کنگره سرتاسری سوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، کمیته مرکزی فیصله کرد که چون نقش رهبری رفیق ضیاء در حزب برجسته بود، لذا چهار مطلب از برنامه حزب - شامل «**سیمای کنونی افغانستان**»، «**مناسبات تولیدی حاکم بر افغانستان**»، «**طبقات اجتماعی افغانستان**» و «**تضادهای اجتماعی مهم**» - در جمله آثار رفیق ضیاء گنجانیده شود، که چنین نیز شد. نویسنده مقاله می‌نویسد:

«در سال‌های ۵۷ و ۵۸ خورشیدی، رفیق ضیا با رفیق اکرام یاری [اکرم یاری] آشنا شد؛ سال‌هایی که اندکی بعد یاری دستگیر و اعدام گردید.»

این حرف مفت و دروغ محض است. رفیق ضیاء در سال ۱۳۵۶ خورشیدی می‌خواست که در کنگره «هزاره پارتی» در کویت شرکت نماید، اما از قندهار توسط پلیس داود خان بازداشت شد. طبق بیان رفیق ضیاء، زندان قندهار بهترین معلم او بوده است. او در زندان دریافت که مبارزه اسلامی راه نجات توده‌های ستم‌دیده افغانستان نیست و از این زمان به بعد در جستجوی راه‌های دیگر به مبارزه پرداخت.

بعد از پیروزی کودتای هفت ثور با کمک مستشاران روسی و تکیه «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» بر اریکه قدرت، با آن که عفو عمومی زندانیان اعلام شد، رفیق ضیاء با چند نفر دیگر از زندان آزاد نشد. وی در اواسط سال ۱۳۵۷ خورشیدی با پا در میانی مردم محل به ضمانت آزاد گردید و چندی بعد به کابل سفر کرد. طبق گفته رفیق ضیاء، اولین دیدارش با زنده یاد مجید کلکانی بود و در همین دیدار به گروه مجید پیوست و تحقیقاتش را ادامه داد. زمانی که گروه مجید با چند گروه دیگر «ساما» را تشکیل داد، رفیق ضیاء به عنوان یک سامایی عمل می‌کرد.

رفیق ضیاء نه در سال‌های ۵۷ و ۵۸ و نه قبل از آن با رفیق اکرم یاری هیچ نشستی نداشت. او در این سال‌ها یک سامایی بود، نه یک مارکسیست - لنینیست - مائوئیست. رفیق ضیاء از طریق آشنایی با خواهرزاده رفیق اکرم (معلم هاشم مالستانی) توانست از زندگی‌نامه رفیق اکرم مطلع شود و برخی اسناد دست‌نویس او را به دست آورد و مطالعه کند. از طریق همین اسناد، رفیق ضیاء به خط فکری رفیق اکرم یاری پی برد. این اسناد دست‌نویس بعدها توسط رفیق ضیاء در «شعله جاوید»، ارگان نشراتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان منتشر شد.

هرگاه این آثار را مطالعه کنید، متوجه خواهید شد که رفیق ضیاء هرگز مدعی نشده که با رفیق اکرم آشنایی داشته و حتی شفاهی نیز چنین ادعایی نکرده است. نمی‌دانم هدف نویسنده از بیان چنین مسایلی چیست. به بحث دیگر نویسنده مقاله توجه می‌کنیم:

«در ادامه، او به‌عنوان یکی از کادرهای برجسته سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) شناخته شد. در صفوف سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)، ضیا نه فقط یک عضو، بلکه اندیشمند زرف‌نگر بود که تلاش داشت مسیر سازمان را از لغزش به سمت سازش باز دارد. او در نشست‌ها و بحث‌ها، با درایت و آرامش، از خط درست دفاع می‌کرد و در برابر هرگونه تمایل به تسلیم یا انحراف ایستادگی نشان می‌داد.»

در کنفرانس سراسری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)، رفیق ضیا یکی از نامزدهای رهبری سازمان بود. اگرچه با اختلاف اندکی انتخاب نشد، اما این خود نشانگر جایگاه والای او در میان رفقا و احترام عمیقی بود که نسبت به دانش، صداقت و درک نظری‌اش وجود داشت.

در سال‌های پس از شصت و دو، هنگامی که فضای سیاسی کشور دچار پریشانی و آشفتگی در میان نیروهای چپ شد، رفیق ضیا در برابر تسلیم‌طلبی ملی و تسلیم‌طلبی طبقاتی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) موضعی استوار گرفت. او بر این باور بود که انقلاب تنها با پایداری بر اصول طبقاتی و استقلال از منافع بورژوازی می‌تواند تداوم یابد. در همان دوران بود که با شماری از یاران هم‌باور، هسته کمونیست‌های انقلابی را ایجاد کرد؛ هسته‌ای که به‌زودی به یکی از مهم‌ترین مراکز اندیشه و عمل انقلابی در کشور بدل شد.»

بدون شک، رفیق ضیاء «به‌عنوان یکی از کادرهای برجسته سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) شناخته» می‌شد. در این زمان، افکار و عقاید مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در نهاد رفیق ضیاء ریشه دوانده بود، اما به پختگی نرسیده بود تا درک کند که ساما نه یک سازمان کمونیستی، بلکه یک سازمان ملی تسلیم‌طلب است.

حتی زمانی که رفیق ضیاء علیه تسلیم‌طلبی‌های ساما به مبارزه برخاست، به «**مشی مستقل ملی**» اعتقاد داشت و جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم را به‌عنوان جنگ آزادیبخش ملی می‌پذیرفت.

به چند نقل‌قول رفیق ضیاء در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ خورشیدی توجه می‌کنیم:

«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان که به پاسخ‌خواست مبرم طبقه کارگر پی‌ریزی شده است، در شرایط مشخص کنونی که سوسیال امپریالیزم و دارودسته وطن‌فروش وابسته به آن آماج جنگ آزادیبخش ملی است، با شعار آزادی میهن در اتحاد با تمام نیروهایی که علیه سوسیال امپریالیزم و

رژیم مزدور آن می‌جنگند در مبارزه آزادیبخش ملی سهم می‌گیرند، بدون آنکه اصالت کارگری و دورنمای غایی خود را برای یک لحظه فراموش کنند.» (کنفرانس دوم مسئولین بخش غرستان ۱۳۶۲/۲/۲۳ - تأکیدات از ماست)

«در کنفرانس فعالین منطقه غرستان که بمنظور بررسی پاره ای از مسایل و نیز به خاطر جواب‌گویی به این نیاز مبرم دائر گردید تصمیم ذیل اتخاذ شد:

...

۴-- کنفرانس هرگونه انحرافات فکری، ایدئولوژی زدایی و تلاش‌هایی که اصالت کارگری "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان" را خدشه دار سازد قاطعانه محکوم کرده و تمامی بخش‌های سازمان را در جهت هرچه بیشتر فعال ساختن مبارزه ایدئولوژیک (درون سازمانی) دعوت می‌نماید.

۵-- کنفرانس گرایشات تسلیم طلبانه ملی را تحت هر اسم و عنوانی خیانت آشکار به آرمان‌های مقدس ملی و انقلابی مردم ما دانسته و از تمامی بخش‌های سازمان طلب دارد که درین مورد از روش‌های غیر فعال و لیبرال منشانه جداً بپرهیزند و با تمام قوا در دفاع استوار از "مشئ مستقل ملی و انقلابی" سازمان آزادیبخش مردم افغانستان استادگی نمایند، عناصر تسلیم طلب را افشا کرده و وجود سازمان را از لوث وجودشان پاک سازند.» (قطعنامه اولین کنفرانس بخش غرستان - بهار ۱۳۶۱)

از نقل‌قول‌ها و تحلیل‌های فوق‌الذکر مشخص می‌گردد که ایدئولوژی کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) در نهاد رفیق ضیاء حتی در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ خورشیدی به پختگی نرسیده بود. چنان‌که در این سال‌ها او از «مشئ مستقل ملی و انقلابی» که در حقیقت یک مشئ ضدانقلابی است، دفاع می‌کند. رفیق ضیاء در این سال‌ها حاضر نبود از ساما جدا شود، بلکه به مبارزه درونی ساما معتقد بود.

«مشئ مستقل ملی و انقلابی» عبارت از مشئ است که خواهان ادغام اندیشه پرولتاریا با برآمد دموکراتیک در پوشش اسلامی بود. این مشئ در واقع یک مشئ ارتجاعی اسلامی بوده که کاملاً ضد مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است و در خدمت ارتجاع و سوسیال امپریالیزم اشغال‌گر قرار گرفت و مسیر مبارزاتی توده‌ها را سمت و سوی ارتجاعی داد.

رفیق ضیاء در دوران جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم و با مطالعه آثار رهبران بزرگ پرولتاریای جهان دریافت که بدون محو طبقات، رهایی طبقه کارگر و توده‌های ستم‌دیده از قید ستم، کاری نا ممکن است. این اندیشه در سال‌های ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ خورشیدی به پختگی رسید.

زمانی که رفیق ضیاء علیه تئوری سه جهانی موضع‌گیری نمود، ساما او را به عنوان نماینده خود به اروپا فرستاد تا در کنفرانسی که از طرف سازمان ملل در مورد افغانستان تدوین یافته بود، شرکت کند. طبق گفته رفیق ضیاء، رهبری ساما فکر می‌کرد با فرستادن او به اروپا، دیگر برنمی‌گردد و ساما از شر انتقاداتش خلاصی می‌یابد، و اگر بازگردد با اندیشه تئوری سه جهان باز خواهد گشت، زیرا رهبری ساما او را به آدرس سه جهانی‌ها فرستاده بودند.

اما هنگامی که رفیق ضیاء به اروپا سفر می‌کند، قبل از آن‌که به آدرسی که از طرف ساما گرفته بود برود، تصادفاً با مائوئیست‌های ایرانی و پیروئی و مارکسیست - لنینیست‌های ترکیه بر می‌خورد و با ایشان ارتباط برقرار می‌کند. این ارتباط‌گیری شناخت رفیق ضیاء را در مورد تئوری سه جهان عمیق‌تر می‌سازد و او به هیچ وجه با آدرس ساما ارتباط برقرار نمی‌کند.

وقتی رفیق ضیاء با حزب مارکسیست - لنینیست ترکیه وارد بحث می‌شود، مارکسیست - لنینیست‌های ترکیه از رفیق ضیاء می‌خواهند که اولین گام باید در جهت ایجاد حزب کمونیست در افغانستان برداشته شود. مارکسیست - لنینیست‌های ترکیه تأکید می‌ورزند که "ساما" هر چه جدی‌تر گام عملی در جهت تشکیل حزب کمونیست افغانستان بردارد و در دومین کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه شرکت نماید. وقتی رفیق ضیاء به افغانستان بر می‌گردد و روی ایجاد حزب کمونیست افغانستان و پیام رفقای ترک با رهبری ساما وارد بحث و گفتگو می‌شود، تأکید می‌کند که نمایندگان ساما باید در دومین کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه شرکت نمایند، اما رهبری ساما هیچ علاقه‌ای به ایجاد حزب کمونیست و شرکت در این کنفرانس نشان نمی‌دهد.

در این زمان، رهبری ساما رفیق ضیاء را تا سرحد دفتر سیاسی بالا می‌کشد، به این امید که او از مسایل مطروحه در باره ایجاد حزب کمونیست و شرکت در کنفرانس دست بردارد، اما رفیق ضیاء بیش‌تر از قبل روی این مسایل پافشاری می‌کند. هنگامی که رفیق ضیاء متوجه می‌شود که رهبری

ساما هیچ علاقه‌ای به این پیش‌نهاد ندارد و ساما هر گز حاضر به ایجاد حزب کمونیست در افغانستان نیست و بیش‌تر علاقه‌مند به "تحکیم ارتباط با چین" برای "دریافت امکانات" دارد، رفیق ضیاء با آن هم تلاش نمود که رهبری ساما را متقاعد نماید، اما تلاشش بی‌نتیجه می‌ماند.

بعد از این تلاش، در عقرب ۱۳۶۴ خورشیدی، بخش گرجستان ساما اعلامیه‌ای منتشر کرد که در آن به صراحت از انترناسیونالیزم پرولتری، همکاری با جنبش کمونیستی بین‌المللی و ایجاد حزب کمونیست در افغانستان یاد شده و تأکید جدی بر مبارزه علیه انواع رویزیونیزم شده است.

به قسمتی از این اعلامیه توجه نمائید:

«این بخش با اعتقاد راسخ به انترناسیونالیزم پرولتری به ایجاد پیوند، هم‌کاری و وحدت با جنبش کمونیستی بین‌المللی بمثابه ضرورت جدی و اساسی جنبش کمونیستی کشور نگریده و بر ضرورت مبارزه قاطع علیه اشکال جدید رویزیونیزم و انحراف تأکید می‌ورزد.

این بخش بر لزوم پیوند بین جنبش کمونیستی کشور و مجموع جنبش مقاومت با مبارزات آزادی‌بخش ملل اسیر بر اساس مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی اعتقاد راسخ دارد.

بخش غرجستان ضرورت اساسی تشکیل حزب پیش‌آهنگ طبقه کارگر کشور را مسئولانه درک کرده و بر ضرورت جدی وحدت جنبش کمونیستی کشور بر اساس مبارزات سالم ایدئولوژیک و هم‌کاری عملی تأکید می‌ورزد. فعال ساختن روابط با بخش‌های مختلف جنبش کمونیستی کشور بر اساس مبارزه سالم ایدئولوژیک و هم‌کاری عملی برای ما به مثابه یک ضرورت جدی مطرح است.» (سند شماره چهارم: اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان- بخش

غرجستان عقرب ۱۳۶۴)

این اعلامیه نشان می‌دهد که سفر رفیق ضیاء به اروپا باعث تقویت ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی (در آن زمان اندیشه مائوتسه‌دون) در وجود او گردید. از این پس، رفیق ضیاء نه تنها علیه تسلیم‌طلبی ساما و گرایش‌های به تئوری سه جهان مبارزاتش را با جدیت ادامه داد، بلکه مبارزه علیه رویزیونیزم، ایجاد حزب کمونیست در افغانستان و همکاری با جنبش کمونیستی بین‌المللی برای او اولویت یافت.

هیچ مدرکی وجود ندارد که «رفیق ضیاء مبارزه‌اش را از دهه چهل خورشیدی آغاز کرده» باشد و در آن دهه «حلقه کوچک اما پرشور، نخستین سنگ‌بنای شناخت علمی جامعه و تحلیل تضادهای طبقاتی در میان جوانان مرفقی آن زمان» بوده باشد. اگر چنین می‌بود، قطعاً رفیق ضیاء با رفیق اکرم یاری روابط نزدیکی پیدا می‌کرد و به سازمان جوانان مرفقی ادغام می‌شد.

اما خط و مشی رفیق ضیاء حتی در دهه پنجاه خورشیدی (سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸) با خط و مشی رفیق اکرم یاری در تضاد قرار داشت. همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، رفیق ضیاء در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ خورشیدی به «مشی مستقل ملی و انقلابی» ساما معتقد بود و از آن دفاع می‌کرد. به نویسنده مقاله توصیه می‌شود که اسناد تاریخی موجود در وب‌سایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را حداقل یک بار به‌طور عمیق مطالعه نماید؛ آن‌گاه دقیقاً درمی‌یابد که رفیق ضیاء از سال ۱۳۶۴ خورشیدی روی مشی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی پافشاری کرده است و نه قبل از آن. اما نویسنده مقاله تلاش دارد این واقعیت را طوری جلوه دهد که رفیق ضیاء بعد از سال ۱۳۶۲ خورشیدی مبارزات مستقلانه کمونیستی خود را آغاز کرده و «هسته کمونیست‌های انقلابی» را ایجاد کرده است. به این بحث نویسنده مقاله توجه نمائید:

«در سال‌های پس از شصت و دو، هنگامی که فضای سیاسی کشور دچار پریشانی و آشفتگی در میان نیروهای چپ شد، رفیق ضیاء در برابر تسلیم‌طلبی ملی و تسلیم‌طلبی طبقاتی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) موضعی استوار گرفت. او بر این باور بود که انقلاب تنها با پایداری بر اصول طبقاتی و استقلال از منافع بورژوازی می‌تواند تداوم یابد. در همان دوران بود که با شماری از یاران هم‌باور، هسته کمونیست‌های انقلابی را ایجاد کرد؛ هسته‌ای که به‌زودی به یکی از مهم‌ترین مراکز اندیشه و عمل انقلابی در کشور بدل شد.»

از قرار معلوم، نویسنده مقاله یا مقالات «شعله جاوید» را خوانده و یا اگر خوانده، از آن چیزی نیاموخته است. هرگاه او این مقالات را دقیقاً مطالعه و هضم می‌کرد، هرگز چنین چرندیاتی سرهم‌بندی نمی‌کرد.

رفیق ضیاء از سال ۱۳۶۰ خورشیدی «در برابر تسلیم‌طلبی ملی و تسلیم‌طلبی طبقاتی سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما) موضع استوار گرفت»، نه «پس از سال ۱۳۶۲». اما برآمد مستقل کمونیستی را رفیق ضیاء در اواسط دهه شصت خورشیدی علیه خط و مشی و برآمد اسلامی اتخاذ نمود. حال برآمد مستقلانه کمونیستی در افغانستان را از زبان خود رفیق ضیاء می‌شنویم. رفیق ضیاء برآمد مستقلانه کمونیستی در افغانستان را این‌گونه بیان می‌دارد:

« در اواسط دهه شصت خورشیدی، " هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان " و " کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون " علیه خط و مشی و برآمد و پوشش اسلامی/ایستادند و به برآمد مستقلانه کمونیستی پرداختند. این برآمد توسط برآمدهای کمونیستی جدید " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " و " املا - بخش مائوتسه دون اندیشه " تعقیب گردید. » (شعله جاوید - شماره ۲۶ - دور سوم - مکتبی بر یک ادعای بی پایه در تاریخ جنبش چپ افغانستان - تأکیدات از ماست)

وقتی که رفیق ضیاء در سال ۱۳۶۵ خورشیدی «هسته کمونیست‌های انقلابی» را ایجاد نمود و به تعقیب آن در سال ۱۳۶۸ خورشیدی «سازمان کمونیست‌های انقلابی» را تأسیس کرد، گام‌های استواری در جهت ایجاد حزب کمونیست افغانستان برداشت. در این زمان، رفیق ضیاء «کمیته وحدت و انسجام» را با «سازمان پیکار برای نجات افغانستان» و «املا» تشکیل داد. در سال ۱۳۷۱ خورشیدی با «املا بخش مائوتسه دون اندیشه» به توافق رسید و «حزب کمونیست افغانستان» را بنیان‌گذاری نمود.

دلایل و اسناد فوق‌الذکر به‌خوبی بیان‌گر آن است که رفیق ضیاء با «حلقه کوچک» خود نه تنها در دهه چهل خورشیدی «نخستین سنگ‌بنای شناخت علمی جامعه و تحلیل تضادهای طبقاتی در میان جوانان مترقی آن زمان» نبود، بلکه در دهه پنجاه خورشیدی نیز دارای ایدئولوژی کمونیستی نبود. همان‌طور که بیان گردید، ایدئولوژی کمونیستی رفیق ضیاء در اوایل دهه شصت خورشیدی هم به پختگی نرسیده بود. این ایدئولوژی پس از دیدار با احزاب مائوئیست ترکی، ایرانی و پروئی صیقل خورد و در جریان مبارزه به پختگی رسید و در اواسط دهه شصت خورشیدی علیه خط و مشی اسلامی موضع قاطع گرفت.

ما بارها گفته‌ایم و این بار هم می‌گوییم که:

«رفیق ضیاء بزرگ‌ترین مارکسیست - لنینیست - مائوئیست افغانستان بود و حتی می‌توان گفت که رفیق ضیاء از جمله بزرگ‌ترین تیوریسین‌های سوسیالیسم علمی به شمار می‌رفت. مبارزات رفیق ضیاء علیه "سنتز نوین" آواکیان به‌عنوان سنتز رویزیونیستی و همچنان مبارزاتش علیه رویزیونیسم "راه پارچندا" و انحرافات عمیق "اندیشه گونزالو" و جمع‌بندی از تاریخ حزب کمونیست چین، بدون تردید نقش وی را به‌عنوان یک تیوریسین بزرگ در تاریخ کشور تثبیت نموده است.»

بعد از ایجاد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، رفیق ضیاء در دفتر سیاسی بارها این مطلب را یادآوری نموده که بسیاری از موضع‌گیری‌هایش در زمان مبارزات درون «ساما» صحیح نبوده و نیاز به بازبینی دارد. دقیقاً چنین است. هرگاه اسناد تاریخی را مطالعه نمایید، این سخن رفیق ضیاء را به‌روشنی درک خواهید کرد. رفیق ضیاء تا بر گشت از سفر اروپا، فقط علیه تسلیم‌طلبی ساما مبارزه می‌کرد، نه علیه انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی ساما.

در ذهن نویسنده مقاله شاید این تصور خطور کند که ما می‌خواهیم نقش مبارزاتی رفیق ضیاء را کم‌رنگ سازیم. در پاسخ باید گفت که ما مارکسیست - لنینیست - مائوئیست هستیم، نه مدافع شخص رفیق ضیاء یا افراد دیگر. ما مدافع کارهای مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی رفیق ضیاء هستیم، نه مدافع کارهای عملی و تئوریک غیرمارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی او.

بهتر است قسمتی از نامه رفیق ضیاء را که به ملیار و "ی" فرستاده بود، در این‌جا ذکر نماییم:

«ما م ل م هستیم و نه مدافع شخص م. که رسماً هیچ وقت خود را مائوئیست ننماید و از لحاظ عملی و نیز در موارد معین و مشخصی مائوئیست نبوده است. همچنین بود مارکس و لنین و نیز انگلس و استالین. ما مدافع مارکسیسم هستیم و نه مدافع کارهای تیوریک و عملی غیر مارکسیستی مارکس. ما لنینیست هستیم و نه مدافع کارهای عملی و تیوریک غیر مارکسیستی و غیر لنینیستی لنین. ما مدافع مائوئیسم هستیم و نه مدافع کارهای تیوریک و عملی غیر مائوئیستی و حتی ضد مائوئیستی مائوتسه دون. این خلاصه نتیجه‌گیری نهایی بحث‌های شماره ۱۲ و شماره ۱۴ در شماره ۱۵ خواهد بود. سرفراز باشید! "ض" - ۲۰۱۷/۶/۶»

هیچ کس از مادر کمونیست به دنیا نمی‌آید و نمی‌توان فردی را در جهان یافت که اشتباه نکرده باشد. مائوتسه دون در این مورد چه زیبا می‌گوید: «لنین زمانی گفت که حتی یک نفر در کل جهان نمی‌توان پیدا کرد که هیچ اشتباهی نکرده باشد. من اشتباهات زیادی مرتکب شده‌ام. این اشتباهات به حال من سودمند بود و مرا آموزش داد.» (نمونه‌هایی از دیالکتیک (تفسیرهای مجرد) ۱۹۵۹)

هم چنین مائوتسه در مورد خودش چنین می‌گوید:

«مبارزه طبقاتی خود یک دانشگاه است. دانشگاه پکن یا دانشگاه خلق، کدام بهتر است؟ مه شخصاً محصل جنگل سبز بودم و در آن جا چیزهای آموختم. کنفسیوس (کن فوت زه) می خواندم. شش سال را صرف مطالعه چهار کتاب و پنج کلاسیک کردم. یاد گرفته بودم از بر بخوانم شان ولو آن که از آن ها چیزی دستگیر نمی شد. در آن زمان، عمیقاً به کنفسیوس باور داشتم، حتی مقالاتی ادر این رابطه - م/ می نوشتم، بعدها به مدت هفت سال به یک مدرسه بورژوازی رفتم. شش سال آن جا و هفت سال این جا، جمعاً سیزده سال. همه دروس معمولی بورژوازی اعم از علوم طبیعی و اجتماعی را خواندم، در آن جا هم چنین تا حدودی روش های آموزشی و تربیتی آموختم، از این هفت سال، پنج سال را در مدرسه ابتدایی و دو سال را در مدرسه متوسطه گذراندم و چند صبحی را هم در کتابخانه صرف مطالعه کردم. در آن زمان به دو آلیزم کانت، به خصوص ایده آلیزم آن باور داشتم. ابتدا طرف دار فئودالیزم و بورژوا دموکراسی بودم. این جامعه بود که مرا به سوی انقلاب هل داد. چند سالی را به عنوان معلم ابتدایی و مدیر مدرسه چهارساله گذراندم. هم چنین تاریخ و زبان چینی را در یک مدرسه شش ساله تدریس کردم. برای یک دوره کوتاه هم در مدرسه متوسطه درس دادم، اما تقریباً از هیچ چیز سر در نمی آوردم. وقتی به حزب کمونیست و انقلاب پیوستم، فقط می دانستم که انقلاب کنم. اما انقلاب علیه چه چیزهایی؟ چطور می توانستیم انقلاب کنیم؟ البته که باید علیه امپریالیزم و جامعه کهن انقلاب می کردیم. اما امپریالیزم برای من دقیقاً قابل درک نبود و درکم از این که چگونه می توان علیه اش انقلاب کرد، از آن هم کمتر بود، هیچ یک از مواد درسی که در این سیزده سال آموخته بودم، به درد انقلاب کردن نمی خورد. تنها از ابزار زبان استفاده می کردم. نوشتن مقاله هم یک ابزار است که بنا به دلایلی که گفتم، اساساً برای من بلا استفاده مانده بود.....» (مائوتسه دون - گفتگو در باره مسایل فلسفه - صفحه ۲۱ و ۲۲ - تأکید از مائوتسه دون است)

در این بحث روشن است که حتی مائوتسه دون نیز گذشته خود را قبول ندارد و آن را مورد انتقاد قرار می دهد. ما هم مارکسیست - لنینیست - مائوئیست هستیم. طبق بیان رفیق ضیاء، گذشته مارکس، لنین و مائوتسه دون به خود آنان تعلق دارد و ما تنها مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم ایشان را تأیید می کنیم. لذا رفیق ضیاء نیز نمی تواند از این امر مستثنا باشد. پس ما مدافع تمام گذشته خوب و بد رفیق ضیاء نیستیم، بلکه مدافع عملکرد مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی او هستیم و حقیقت را همان گونه که هست بیان می کنیم.

بناءً کسانی که مارکسیست - لنینیست - مائوئیست اند، هرگز دوران حیات مبارزاتی رفیق ضیاء را مانند نویسنده مقاله بررسی نمی کنند، بلکه این دوران را به صورت درست، اصولی و عینی - یعنی آن گونه که واقعاً بوده - مورد بررسی قرار می دهند.

تاریخ افغانستان به روشنی گواه این مطلب است که تا کنون هیچ کس، غیر از نویسنده مقاله، چنین ادعایی نکرده که «رفیق ضیاء با حلقه کوچکش» در دهه چهل خورشیدی «نخستین سنگ بنای شناخت علمی جامعه و تحلیل تضادهای طبقاتی در میان جوانان مترقی آن زمان» بوده است. حتی می توان گفت که چنین ادعایی در همان زمان نیز در حد یک ادعای صرف هم وجود نداشته است. همان گونه که بیان گردید، هیچ مدرکی نیز برای اثبات چنین ادعایی وجود ندارد.

نویسنده مقاله می گوید که رفیق ضیاء در تمام نوشته ها و مباحثات نظری خود بر ماهیت جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودال افغانستان تأکید داشته است. به این بحث توجه کنید: «در تمامی نوشته ها و مباحث نظری اش بر پالودگی ایدئولوژیک، استقلال سیاسی و تحلیل علمی جامعه نیمه مستعمره و نیمه فئودال افغانستان تأکید می کرد.»

این یک افترا و تهمت محض به رفیق ضیاء است. این بحث بیان گر آنست که گویا رفیق ضیاء از جامعه مستعمراتی افغانستان هیچ تحلیل علمی ارائه نکرده و با مستعمره بودن افغانستان در بیست سال، موافق نبوده است و حتی تمایل به تسلیم طلبی ملی داشته است؛ در حالی که چنین ادعایی کاملاً بی اساس است.

رفیق ضیاء نه تنها بر مستعمره بودن افغانستان تأکید داشت، بلکه وظیفه عمده مبارزاتی - یعنی مبارزه علیه اشغالگران و رژیم پوشالی - را در اولویت کاری قرار می داد. هرگاه به مقالاتی که رفیق ضیاء تحریر نموده مراجعه شود، این حقیقت به روشنی آشکار می گردد. رفیق ضیاء معتقد بود که اگر کسی افغانستان را به عنوان یک کشور مستعمره نپذیرد، به تسلیم طلبی ملی غلطیده است؛ و اگر کسی مستعمره بودن افغانستان را بپذیرد اما وظیفه عمده مبارزاتی را نادیده بگیرد، باز هم یک تسلیم طلب ملی است.

«نوشته های» رفیق ضیاء بیان گر این واقعیت است که او تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفه عمده مبارزاتی را در یک کشور تحت سلطه امپریالیزم به صورت مشخص و عینی تجزیه و تحلیل نموده است.

رفیق ضیاء در مقاله ای تحت عنوان «باید وظیفه مبارزاتی عمده در کشور را قاطعانه در نظر گرفت، ولی وظایف مبارزاتی بزرگ دیگر را نیز نباید به فراموشی سپرد» چنین می نویسد:

«تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفه مبارزاتی عمده در یک کشور تحت سلطه امپریالیزم، نظر به شرایط مختلف به گونه های مختلف تبارز می نماید. در شرایطی که کشور با تجاوز و اشغال گری خارجی امپریالیستی و ارتجاعی مستقیم مواجه نیست، بلکه با مداخلات امپریالیستی و ارتجاعی غیرمستقیم خارجی مواجه است، تضادهای طبقاتی میان طبقات و اقشار مختلف خلق ها و طبقات ارتجاعی استثمارگر وابسته به امپریالیزم جهانی، تضاد عمده را تشکیل می دهد. هم چنان همین طبقات ارتجاعی دشمن عمده محسوب می شود و پیش برد مبارزات طبقاتی علیه آن ها وظیفه عمده مبارزاتی می باشد.

اما در شرایطی که کشور، مثل افغانستان کنونی، مستقیماً مورد تجاوز و اشغال گری خارجی قرار دارد، تضاد ملی با متجاوزین و اشغال گران امپریالیست و خابین ملی مزدور و دست نشانده آن ها تضاد عمده کنونی آن کشورها را تشکیل می دهد. هم چنان اشغال گران امپریالیست و خابین ملی دست نشانده شان دشمن عمده محسوب می شوند و وظیفه مبارزاتی عمده نیز مقاومت علیه متجاوزین و اشغال گران و خابین ملی مزدور و دست نشانده آن ها می باشد. طبعاً هر دشمن خارجی متجاوز و اشغال گر امپریالیست یا ارتجاعی دیگر، ولو این که مثل داعش در تخاصم خونین علیه اشغالگران امپریالیست و خابین ملی دست نشانده شان قرار داشته باشند، نیز جزئی از دشمن عمده کشور و مردمان کشور محسوب می گردد و مبارزه و مقاومت علیه آن نیز جزئی از وظیفه مبارزاتی عمده می باشد. اکنون که به روشنی مشخص شده است که اشغالگران امپریالیست امریکایی و اکثریت قریب به اتفاق متحدین امپریالیست شان بصورت درازمدت در افغانستان ماندنی هستند، تأکید روی این وظیفه مبارزاتی عمده بیش تر از پیش اهمیت کسب نموده است.

اولاً باید بصورت دقیق توجه داشت که وظیفه مبارزاتی عمده وظیفه ای است که باید همیشه در صدر وظایف مبارزاتی قرار داشته باشد و نباید نظراً و عملاً عمدگی آن به فراموشی سپرده شود. ثانیاً باید بصورت شفاف و روشن متوجه بود که تضاد عمده، علیرغم اهمیت درجه اول و محوری آن، فقط یکی از تبارزات بزرگ تضاد اساسی است و تضاد اساسی تبارزات بزرگ دیگری نیز دارد. به عبارت دیگر وظیفه مبارزاتی عمده فقط یکی از وظایف مبارزاتی بزرگ است و وظایف مبارزاتی بزرگ دیگری نیز وجود دارند که گرچه غیر عمده هستند، ولی هم چنان بزرگ باقی می ماند و نمی توان آن ها را به فراموشی سپرد. یقیناً اجرای این وظایف باید در پیوند و در تابعیت از اجرای وظیفه مبارزاتی عمده پیش برده شود. یعنی در اجرای این وظایف می توان - و باید - بخاطر مصالح عمومی وظیفه مبارزاتی عمده انعطاف های مبارزاتی لازم و ضروری را مورد اجرا قرار داد. اما به فراموشی سپردن کامل و کلی این وظایف چیزی است که نمی توان - و نباید - به آن تن داد، زیرا که غیر علمی، غیر دیالکتیکی و مبتنی بر تسلیم طلبی طبقاتی است.» (شعله جاوید - شماره هفتم - دور چهارم - صفحه دوم - تأکیدات از ماست)

حال بگذار که نویسنده مقاله داد زند که «در تمامی نوشته ها و مباحث نظری اش بر پالودگی ایدئولوژیک، استقلال سیاسی و تحلیل علمی جامعه نیمه مستعمره و نیمه فئودال افغانستان تأکید می کرد.»

خواننده به خوبی درک می کند که نویسنده مقاله جز نیت شوم برای وارونه جلوه دادن چهره رفیق ضیاء هدف دیگری نداشته و ندارد. در حالی که او حتماً «شعله جاوید» دور سوم و دور چهارم را مطالعه نموده و از موضع حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تحت رهبری رفیق ضیاء آگاهی دارد، با این حال نخواسته است حقایق را بیان نماید. در چنین وضعیتی، چیزی جز این نمی توان گفت که نویسنده مقاله نیت شومی را در ذهن خود پرورانده و آن را بر روی کاغذ آورده است.

هرگاه «تمامی نوشته ها و مباحث نظری» رفیق ضیاء و سایر رفقای کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به دقت مطالعه شود، موضع گیری آنان در قبال اشغال گران امپریالیست، رژیم مزدور کرسی - غنی و هم چنان اشغال گران داعشی و طالبان به صورت مشخص و روشن قابل درک است.

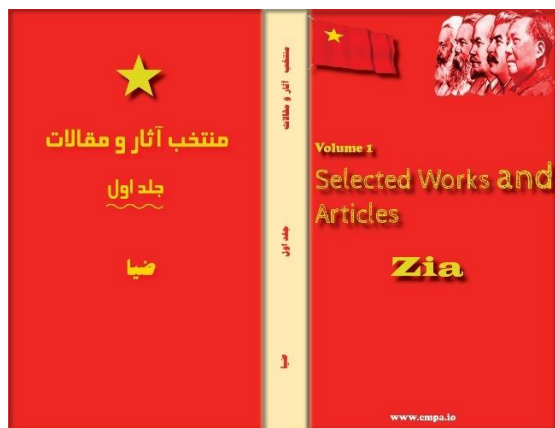
اما نویسنده مقاله چنان سخن می گوید که گویا از «تمامی نوشته ها و مباحث نظری» رفیق ضیاء آگاه است، با این حال آن ها را به صورت مبهم و وارونه جلوه می دهد.

نویسنده مقاله در ختم نوشته اش چنین دُرُفشانی می کند:

«اکنون که از او تنها یاد و نوشته ها مانده است، وظیفه ماست که آن اندیشه را زنده نگه داریم. بسیاری از آثار او، که در نشریات درونی حزب و دوره های دوم، سوم و چهارم شعله جاوید منتشر شده اند، شایسته اند تا در قالب کتابی جامع از نوشته های رفیق ضیاء گردآوری و در اختیار نسل امروز قرار گیرند. اگر فرصت و امکانات فراهم شود، این کار را بی درنگ انجام خواهیم داد، تا میراث اندیشه و عمل رفیق — که آمیزه ای از علم، صداقت، ایستادگی و عشق به مردم بود — در میان رفقا و آیندگان زنده بماند.»

بلی چنین است، امروز «وظیفه ماست که اندیشه» رفیق ضیاء را زنده نگه داریم، نه وظیفه تقلب کاران و جعل سازان تاریخ. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به خوبی به یاد دارد که از زمان درگذشت رفیق ضیاء تا کنون، انحلال طلبان به اشکال گوناگون کوشیده اند چهره رفیق ضیاء و خط ترسیم شده وی را مخدوش سازند؛ اما کمیته مرکزی حزب با دفاع از رفیق ضیاء، چهره خائنه و تقلب کارانه آنان را افشا نموده و از خط ترسیم شده توسط رفیق ضیاء و رفقای همزمش دفاع کرده است. این بار نیز چنین خواهد کرد.

هرگاه کسان دیگری هم بخواهند با اغراق گویی، تقلب و جعل دوران حیات مبارزاتی رفیق ضیاء، چهره او را مخدوش نمایند، کمیته مرکزی این اجازه را به آنان نخواهد داد و در برابرشان خواهد ایستاد. زیرا زنده نگه داشتن اندیشه رفیق ضیاء و دفاع از آن، وظیفه کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است، نه انحلال طلبان و تقلب کاران.



کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان این مسئولیت را به عهده گرفته و تمامی مقالات رفیق ضیاء را در چند جلد گردآوری نموده است. جلد اول مجموعه مقالات رفیق ضیاء تحت عنوان «منتخب آثار و مقالات» که ۱۱۱۹ صفحه را دربر می گیرد، دیزاین و در وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان منتشر شده است. (برای دریافت کتاب روی لینک کلیک کنید: https://cmpa.io/wp-content/uploads/merged_compressed.pdf/1/Z-0A/۷۰۷۴)

وظیفه دیزاین جلد دوم به رفیق جرأت سپرده شده تا پس از تکمیل، آن را به کمیته مرکزی تسلیم نماید و سپس در وبسایت حزب منتشر گردد. همچنین باید یادآور شد که جلد سوم و جلدهای بعدی نیز به ترتیب، پس از دیزاین، در وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان منتشر خواهند شد.

دست یازیدن به کار بی پایه اغراق گویی و جعل تاریخ، واقعاً کار کسانی است که می خواهند با سوءاستفاده از نام رفیق ضیاء از یک سو برای خود سکوی پرش بسازند تا نسل جوان را فریب دهند و به بیراهه بکشانند، و از سوی دیگر با مهارت و اغراق گویی، شخصیت رفیق ضیاء را وارونه جلوه دهند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مصمم است که باید یک مبارزه اصولی و سازنده را علیه منحرفینی که با جعل کاری تاریخی و تقلب می خواهند چهره رفیق ضیاء را مخدوش سازند، به پیش برده شود.

ما معتقدیم که سیر حرکتی زندگی رفیق ضیاء و اعتقاد او به مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم یک شبهه به وجود نیامده، بلکه در جریان دست و پنجه نرم کردن با تسلیم طلبی «ساما» و مبارزه علیه رویزیونیسم سه جهانی، روز به روز آبدیده شده و تکامل یافته است. همچنان تحقیقات او در مورد اصول اساسی کمونیسم (مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم)، به ویژه پس از سفر اروپا، به پختگی بیش تر رسید و سرانجام همین مبارزه اصولی او را به یک رهبر خردمند مارکسیست - لنینیست - مائوئیست تبدیل نمود.

بناءً تحلیل ما در مورد شخصیت رفیق ضیاء، تحلیلی درست، اصولی، علمی و دیالکتیکی است.

www.cmpa.io

sholajawid@cmpa.io || Sholajawid2@hotmail.com